

بررسی چگونگی شکل گیری شخصیت، عوامل موثر در آن و معرفی شخصیت مطلوب

در اندیشه شهید مطهری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۵

مینا فیاضی^۱

شهرام رامشت^۲

میثم صداقت زاده^۳

چکیده

یکی از مباحث مطرح شده در حوزه های معرفتی، شخصیت انسان است. شخصیت تشکیل شده است از الگوهای ویژه فکری، احساسی و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می کند. این الگوها، که از مجموعه نقاط مهم به هم پیوسته شکل یافته، در طول زمان، به تدریج شکل گرفته و عوامل متعدد و گوناگونی در شکل گیری آن ها موثر است که بدون بررسی آن ها سخن گفتن از شخصیت بی معنا و نامفهوم است. این پژوهش، با هدف بررسی فرآیند شکل گیری شخصیت و عوامل موثر بر آن در اندیشه شهید مطهری و معرفی شخصیت مطلوب در نظریه ایشان به انجام رسیده است. بدین منظور کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آرای تربیتی ایشان مورد بررسی توصیفی قرار گرفته و داده های حاصل طبقه بندی و تحلیل شده است. یافته های پژوهش حاکی از آن است که به طور کلی ابعاد شخصیت انسان در اندیشه ایشان، شامل دو بُعد شخصیت درونی انسان و صورت ظاهری شخصیت است. در شکل گیری این دو بُعد، برخی عوامل ارادی و برخی غیر ارادی اند. از جمله عوامل ارادی می توان به فکر و اندیشه منطقی، اراده انسانی، اراده اخلاقی، فعل ارادی و از جمله عوامل غیر ارادی می توان به ویژگی های اقلیمی، شرایط انعقاد نطفه و ویژگی های روحی و جسمی والدین (در سیر وجودی) و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیستی (در نفوذ بیرونی) اشاره کرد. شخصیت مطلوب در اندیشه شهید مطهری، شخصیت الهی است که با ایمان به خدا شکل می گیرد.

کلیدواژه ها: شخصیت، شکل گیری شخصیت، شخصیت مطلوب، شهید مطهری.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران: m_fayazi@madares.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران:

Shahram.ramesht@modares.ac.ir

۳. استادیار، گروه فرهنگ و تربیت، دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (نویسنده

مستول): me.sedaghat@isu.ac.ir

شخصیت، معرف دایره هستی هر کس است و کلیت روان‌شناختی و هستی‌شناختی وی را تشکیل می‌دهد. هر آنچه خارج از این دایره طرح شود بیش از شاخ و برگ و نمودهایی از آن نیست. این دایره، که از مجموعه نقاط مهم به هم پیوسته شکل یافته، در طول زمان، به تدریج شکل گرفته و عوامل متعدد و گوناگونی در شکل‌گیری آن مؤثر بوده و بدون آن‌ها سخن از شخصیت بی‌معنا و نامفهوم است. اگر بخواهیم به درک صحیحی از شخصیت انسان برسیم، ناچاریم از عوامل تکوین شخصیت، سخن به میان آوریم. از سوی دیگر، انسان پیوسته در تلاش برای کسب شخصیتی مطلوب و ارزنده است و بدون آگاهی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری چنین شخصیتی و ویژگی‌های شخصیت مطلوب، نمی‌تواند به شخصیت آرمانی خود دست یابد. علاوه بر این‌ها، به یک معنا می‌توان تربیت را ساخته شدن تدریجی شخصیت انسان تعریف کرد. همه افکار و اعمال انسان در تمام طول عمر او، نقشی در شکل‌گیری این شخصیت دارد و مربی حقیقی، کسی است که بتواند حیات انسان را به سوی کمال مطلق جهت‌دهی کند. انسان در طول زندگی خود، پیوسته یا متربی است یا مربی؛ یا تأثیر می‌پذیرد یا تأثیر می‌گذارد و در هر صورت، پای عامل تأثیرگذار بر شخصیت در میان است؛ به ویژه آن‌گاه که انسان درصدد تأثیرگذاری و پرورش دیگران به عنوان یک مربی شایسته برمی‌آید، هم باید به نقش عاملیت خود واقف باشد و هم نقش سایر عوامل تأثیرگذار را به خوبی درک کند و بدون برخورداری از این ویژگی، نمی‌تواند رسالت خود را در جایگاه یک مربی ایفا نماید.

به باور شهید مطهری، انسان به شخص و شخصیت قابل تقسیم است که شخص، بُعد مادی و بدنی او و شخصیت، همان روح و ساحت عالی وجود اوست که توسط ایمان ساخته می‌شود. ایمان، نقطه تلاقی بُعد بینشی و گرایشی انسان است که در عمیق‌ترین لایه‌های وجودی او شکل می‌گیرد. با توجه به شکل‌گیری شخصیت در طول حیات به صورت تدریجی، اکنون به چگونگی این شکل‌گیری می‌پردازیم. برخی از روان‌شناسان در مقابل چگونگی شکل‌گیری شخصیت، سه عامل وراثت، محیط و سپس «خود» یا «اراده» را شکل‌دهنده شخصیت انسان، معرفی می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۴: ۵۳). این در حالی است که به نظر می‌رسد، می‌توان با تدقیق در مبانی اندیشه شهید مطهری، اظهار نظر دقیق‌تری در این حوزه نمود. بدین منظور پژوهش حاضر برای پاسخگویی به سوالات زیر، انجام شده است:

۱. فرآیند شکل‌گیری شخصیت در اندیشه شهید مطهری چگونه است؟

۲. عوامل سهیم و موثر در شکل‌گیری شخصیت در اندیشه شهید مطهری کدامند؟

۳. شخصیت مطلوب در اندیشه شهید مطهری چگونه شخصیتی است؟

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع تحلیلی-توصیفی است. برای انجام این تحقیق، کلیه منابع و مراجع مرتبط با آرا و اندیشه‌های فلسفی-تربیتی استاد مطهری با روش تحلیل متن مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌برداری انجام نشده است. اطلاعات مورد نیاز با شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری و با استفاده از ابزار فیش‌برداری با ذکر دقیق منبع، اطلاعات گردآوری شده با نظم منطقی دسته‌بندی و با روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی محتوایی قرار گرفته‌اند. در نهایت، با طی این مراحل، پاسخ به سوالات پژوهش تبیین و صورت‌بندی شده است.

پیشینه پژوهش

همت‌بناری (۱۳۸۶) در پژوهش خود با عنوان «شخصیت و مهم‌ترین عوامل غیروراثتی شکل‌گیری آن با تأکید بر دیدگاه روان‌شناسان شخصیت» ضمن تقسیم‌بندی عوامل موثر در شکل‌گیری شخصیت به عوامل وراثتی و غیر وراثتی، به بررسی مهم‌ترین عوامل غیر وراثتی پرداخته است و در ادامه زمان و میزان اثرگذاری هر یک از این عوامل را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ایشان عوامل غیروراثتی را به دو دسته عوامل درونی و بیرونی تقسیم می‌کند و عوامل درونی را شامل ناهشیاری و اراده، همچنین عوامل بیرونی را شامل خانواده، مدرسه و گروه دوستان در نظر می‌گیرد.

سالاری (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «شخصیت انسان از منظر امام علی (ع)» به بررسی تعریف شخصیت و عوامل موثر در شکل‌گیری آن در نظر امام علی (ع) پرداخته است. به نظر ایشان شخصیت از منظر امام علی (ع) متشکل از دو بعد عقل و شهوت است. ایشان در ادامه به عامل خانواده، محیط و اراده به‌عنوان عوامل مهم در شکل‌گیری شخصیت آدمی می‌پردازد.

شجاعی (۱۳۹۵) در پژوهشی تحت عنوان «نگاهی به مفهوم شخصیت در منابع اسلامی»، به بررسی مفاهیم معادل شخصیت در منابع اسلامی پرداخته است و در نهایت با انتخاب مفهوم «شاکله» به عنوان نزدیک‌ترین واژه، به تبیین این مفهوم از نظر اندیشمندان مسلمان پرداخته است.

جوانشیر (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «تحلیل تطبیقی عوامل موثر در شکل‌گیری شخصیت از منظر قرآن و روان‌شناسی» به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های رویکرد قرآنی با نظریه‌های روان‌شناسی معاصر پرداخته است. در این پژوهش، عوامل موثر در شکل‌گیری شخصیت از نظر روان‌شناسان در چهار دسته عوامل زیستی، عوامل درونی، عوامل بیرونی و الگوها و تأثیرات متقابل فرایندهای درونی و بیرونی جای می‌گیرد. در صورتی‌که در رویکرد قرآنی به عواملی هم‌چون فطرت، طینت، نیازهای معنوی، عقل، عوامل ماوراءالطبیعه مثل قضا و قدر الهی، فرشتگان و شیاطین و اراده و اختیار انسان در طول اراده الهی اشاره شده است که در روان‌شناسی به آن‌ها توجه نشده است.

چستی شخصیت

مفهوم شخصیت در روان‌شناسی و علوم تربیتی از اهمیت بسیاری برخوردار است و نقطه آغاز و انسجام‌بخش بسیاری از نظریه‌ها است، اما هم‌چنان یک معنای واحد که همگان بر آن اجماع و اتفاق نظر داشته باشند از آن ارائه نشده است. دهخدا شخصیت را در لغت به شرافت، رفعت، بزرگواری، مرتبه و درجه تعریف می‌کند. او ذات هر شخص و خلق و خوی مخصوص هر فرد را نیز شخصیت آن فرد در نظر می‌گیرد (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۳۰: ۲۷۹). عمید نیز مجموعه نفسانیات هر فرد را شخصیت او تعریف می‌کند (عمید، ۱۳۸۹: ۶۹۶). شخصیت در زبان انگلیسی معادل کلمه *personality* است که از ریشه لاتین *persona* مشتق شده و به معنی نقاب یا ماسکی است که بازیگران در مصر و یونان باستان برای اجرای تئاتر بر چهره خود قرار می‌دادند. وجه تسمیه این مفهوم آن است که شخصیت نیز چون یک ماسک و نقاب بر چهره هر فرد است که موجب تمیز او از سایرین می‌شود (کریمی، ۱۳۷۰: ۵). از نظر اصطلاحی، تعریف‌های گوناگونی برای «شخصیت» ارائه شده است، روان‌شناسان و نظریه‌پردازان شخصیت هر یک بر اساس دیدگاه و نظریه خاص خود، تعریفی از «شخصیت» را ارائه داده‌اند و از این‌رو، تعاریف متعدد و متکثری از آن ارائه شده است. به گونه‌ای که آلپورت در ۱۹۴۹ به جمع‌آوری و ذکر پنجاه تعریف متفاوت پرداخته است (روپ، ۱۳۸۰: ۱۵). او در نهایت شخصیت را متشکل از سیستم‌های روانی می‌داند و آن را یک سازمان پویای درونی نام‌گذاری می‌کند (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۰۰). هیلاری و اتکینسون شخصیت را الگوهای ویژه و متمایزی از رفتارها، هیجانات و افکار هر فرد می‌دانند که به موجب آن سبک خاص و منحصر به فرد او را در تعاملاتش با محیط مادی شکل

می‌دهد (اتکینسون و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۴). گیلفورد نیز شخصیت را الگویی منحصر به فرد از صفات تعریف می‌کند (همان: ۱۰۵). مک‌کل‌لن نیز شخصیت را جامع‌ترین مفهومی تعریف می‌کند که گویای رفتار شخص در همه زمینه‌هاست. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۱۱). پاتریک و همکارانش نیز شخصیت را مجموعه‌ای از دریافت‌ها، هیجان‌ها، ذهنیت‌ها، انگیزه‌ها و اقدام‌های یک فرد در تعامل با شرایط محیطی مختلف تعریف می‌کنند. همچنین الیس شخصیت را شامل رفتارها، سبک فکرها، شیوه حرف زدن، درک محیط و تعامل‌های بین فردی می‌داند و توجه می‌کند که به‌صورت پیوسته بر اساس یک الگوی قابل تشخیص در یک فرد مشاهده می‌شود (Ellis et al, 2009: 209).

بررسی نظر اندیشمندان مسلمان نشان می‌دهد که کلمه شخصیت در متون و منابع اسلامی به کار نرفته است. در زبان عربی نیز کلمه شخصیت هم‌زمان با ترجمه متون روانشناسی از انگلیسی به عربی رواج یافته و قبل از آن به کار نمی‌رفته است (العانی، ۱۹۹۸م: ۱۳۴). با این وجود «شاکله» یک از واژه‌ها و مفاهیمی است که در ادبیات دینی بیش‌ترین ارتباط را با شخصیت دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «قل کل يعمل علی شاکله» (اسراء: ۸۴)؛ بگو هر کسی بر طبق شاکله خود رفتار می‌کند. شاکله چیزی است که ریشه رفتار به آن برمی‌گردد (شجاعی، ۱۳۹۵). سروری شخصیت را کل وجود در نظر می‌گیرد و آن را شامل رشد جسمی و روانی، به‌همراه تجلی آن در رفتار آدمی می‌داند (سروری، ۱۳۷۱: ۱۶۳).

مطهری در جایگاه یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مسلمان معاصر، انسان را همواره در حال حرکت می‌بیند. از نظر وی لحظه‌لحظه زندگی هر انسان، آجر به آجر شخصیت او را ساخته و در پایان عمر، آن‌چه در طول این سالیان ساخته است را تحویل ملک الموت می‌دهد. انسان در دیدگاه استاد مطهری، در کنار جنبه ظاهری و بدنی، امتیازاتی مخصوص به خود داشته و از جنبه روحی و معنوی نیز امتیازاتی دارد که او را نسبت به دیگران متمایز می‌کند. در واقع انسان یک حقیقت دومرتبه‌ای است: مرتبه‌ای دانی و حیوانی و مرتبه‌ای علوی و ملکوتی (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۷۲). آن‌چه «خود» اصلی و واقعی او را تشکیل می‌دهد، «خود» ملکوتی او و همان چیزی است که در قرآن از آن به نفس و روح تعبیر شده است (همو، ۱۳۸۹: ۱۴) و آن‌چه از خاک آفریده شده، نقش وسیله و مقدمه و مرکب را برای انسان ایفا می‌کند. به بیان شهید مطهری «انسان دو چیز دارد: شخصی دارد و شخصیتی، تنی دارد و روحی» (همو، ۱۳۸۵ الف: ۱۸). ایشان همچنین ملاک شخص را تن و ملاک شخصیت واقعی انسان را روح او می‌داند (همو، ۱۳۷۸، ج ۷: ۵۰). هرچه روح انسان بتواند از محدودیت‌های

مادی و طبیعی رها شود، شخصیت مستقل‌تری کسب کرده و به آزادی معنوی بیش‌تری دست می‌یابد و هرچه تسلیم امیال غریزی و دنیوی شود به‌حالت لختی و زبونی در می‌آید و سرنوشت وی در دست یک نیروی خارجی قرار می‌گیرد (همو، ۱۳۹۸: ۲۷). در نتیجه، از آن‌جا که شخصیت واقعی انسان وابسته به هدف‌های معنوی و اخلاقی بوده و جنبه‌های حیوانی و شهوانی، طفیلی‌های شخصیت واقعی انسان است، اگر فردی بتواند بُعد عقلی و اخلاقی خود را بر مرتبه حیوانی غلبه دهد، به دلیل چیره شدن شخصیت و خود واقعی بر طفیلی‌های وجودش، احساس پیروزی به وی دست می‌دهد (همو، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۸۸).

به باور شهید مطهری، انسان در ابتدای تولد به لحاظ بدنی مانند سایر حیوانات، بالفعل است؛ لیکن به لحاظ روحی که شکل‌دهنده شخصیت انسانی انسان است، موجود بالقوه است که به وسیله فرآیند تربیت به مرور بالفعل می‌شود (همو، ۱۳۷۶: ۶۶). در نتیجه، شکل‌گیری شخصیت هر فرد از ساعات اولیه تولد او آغاز می‌شود. هر فرد متناسب با استعدادها و ظرفیت‌هایی که با آن متولد شده است، به صورت گام به گام شخصیت خود را از طریق دیدن‌ها و شنیدن‌ها و رفتارهای ارادی و اکتسابی ... شکل می‌دهد. به طور کلی می‌توان گفت، از منظر شهید مطهری، شخصیت واقعی هر فرد عبارت است از مجموع قوای ذاتی و استعداداتی که در وجودش هست و خصایل و ملکاتی که در طول زندگی خود کسب کرده است (همو، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۳). از نظر ایشان اگرچه فرایند شکل‌گیری انسان، در طول حیات دنیوی او رقم می‌خورد و ریشه در عالم ماده دارد؛ اما حقیقت و باطن او از امور روحانی و مجرد و غیر مادی است. اگرچه مقدمات حرکت انسان در عالم حرکت و جهان مادی است؛ اما فطرت و انسانیت او متعلق به عوالمی برتر از دنیاست. بدین ترتیب با پیوند خوردن دو بعد نظری و عملی انسان در لایه‌های عمیق وجودی، هویت انسانی او متشکل می‌شود؛ به عبارت دیگر هنگامی که معرفت عمیق و اراده عقلانی انسان در قالب حقیقتی به نام ایمان، با یکدیگر پیوند می‌خورند، شخصیت انسانی انسان در فرآیندی به نام «تربیت» در حال ساخته شدن است. شهید مطهری شخصیت یا همان بعد معنوی و روحانی انسان را ذیل دو قسم تعریف می‌کند: اول «شخصیت و هویت فردی» که بدون در نظر گرفتن اتحاد روح انسان با روح‌های دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد و دوم «شخصیت و هویت جمعی» که از جهت پیوند با دیگران بررسی می‌شود. اما نکته حائز اهمیت آن است که شخصیت یا همان بعد معنوی و روحانی یا هویت فردی و جمعی در اندیشه استاد مطهری، متشکل از چیست تا در ادامه بهتر بتوان در باب چگونگی شکل‌گیری آن سخن گفت.

با توجه به این‌که از نظر ایشان همان‌گونه که مرتبه فطری وجود انسان از دو بعد نظری و عملی تشکیل شده

و در واقع روح انسان را متشکل از دو ساحت ادراکی و تحریکی در نظر می‌گیرند؛ پس اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که شخصیت انسان از چه ساخته شده است باید دو ساحت اندیشه‌ای و انگیزه‌ای را توضیح دهیم.

بُعد اندیشه‌ای شخصیت

در بخش ادراکی، وقتی شناختی برای انسان حاصل می‌شود؛ آن معرفت در روح انسان جای گرفته و در نتیجه، بخشی از آن می‌شود. در واقع «هر ادراکی که نفس از اشیاء می‌کند، برای نفس یک نوع «شدن» است» (همو، ۱۳۹۰ ج ۳: ۸۷) و تغییری در آن ایجاد می‌کند. «نفس آنگاه که علم پیدا می‌کند، با علم خودش متحد (همو، ۱۳۹۷ ج ۱: ۳۶۶) شده و آن علم صورت جدیدی به روح و شخصیت او می‌بخشد. معنای این سخن آن است که علم انسان، چیزی خارج از وجود او نیست؛ بلکه انسانِ عالم، انسانی است که روح او توسعه یافته و پس از کسب شناخت، شکل جدیدی به خود می‌گیرد. در نتیجه، علم چیز مجزایی از حقیقت نفس نیست؛ از رشدی که نفس انسان پس از یافتن این صفت به دست می‌آورد، با نام «علم» یاد می‌شود. وقتی نفس، علمی را کسب می‌کند «این‌طور نیست که «دارای این معلوم» می‌شود؛ بلکه «او» می‌شود» (همو، ۱۳۹۷ ج ۱: ۳۶۵). این «او شدن» و این «یکی شدن»، به معنای رشد نفس پس از متحد شدن با حقایق دیگر و «از قبیل اتحاد ماده و صورت است، یعنی مانند آن است که نطفه، انسان می‌شود» (همو، ۱۳۹۰ ج ۳: ۸۷). منظور از این سخن آن نیست که نطفه، نطفه می‌ماند و دارای انسانیت می‌شود؛ «بلکه می‌خواهیم نطفه از نطفه بودن تحول پیدا کرد به انسانیت» (همو، ۱۳۹۷ ج ۱: ۳۶۵). عالم شدن انسان نیز به همین معناست. حرکت و تغییری در وجود او پدید می‌آید و با وجود دیگری پیوند خورده، ترکیب جدیدی شکل می‌گیرد؛ نه این که حقیقتش ثابت بماند و فقط دارایی جدیدی کسب کرده باشد. پس انسان آن چیزی است که می‌اندیشد! بخش مهمی از شخصیت انسان از طریق شناخت‌ها و دانش‌های او رقم می‌خورد. کسی که در صدد تربیت خود یا دیگری است نمی‌تواند نسبت به مؤلفه‌های سازنده شخصیت تربی بی‌تفاوت باشد. هر تصویری که می‌بینیم، هر صدایی که می‌شنویم، هر کتابی که می‌خوانیم، هر چه که تخیل می‌کنیم و هر اندیشه‌ای که می‌آموزیم؛ روح ما و هویت ما را می‌سازد. از این منظر می‌توان گفت، در اندیشه استاد مطهری، تربیت عبارت است از مدیریت شناخت‌ها و توجهات.

بُعد انگیزه‌ای شخصیت

در اندیشه استاد مطهری «هر عملی که انسان مرتکب می‌شود تغذیه‌ای است برای روح و روان او (همو،

۱۳۷۸ج ۱۱: ۱۸۷) و رفتارهای انسان، سازنده شخصیت و حقیقت او هستند. همچنین هر رفتاری خود برخاسته از شاکله و شخصیتی است که به تدریج در طول زمان شکل گرفته است. نتیجه این که همان طور که روح انسان ساخته شده از معرفت‌ها و شناخت‌هایی است که در طول عمر خود کسب می‌کند؛ اعمال و رفتارهای انسانی نیز سهمی در شکل‌گیری شخصیت او دارد. در عین حال همین هویت و ماهیتی که از طریق شناخت‌ها و کردارها پدید می‌آید، مقدمات به وجود آمدن پرسش‌ها و گرایش‌های بعدی را فراهم می‌کند. «اگر انسان و لو به حکم یک سلسله علل اتفاقی، یک عملی انجام بدهد که این عمل متناسب با یک فکر خاص و یک روح خاص باشد (همو، ۱۳۸۹و: ۱۷۴)؛ این عمل در نفس او تأثیر می‌گذارد و شخصیت متناسب با خود را خلق می‌کند. به ویژه وقتی این رفتار، بر اساس نیت و اراده درونی باشد و برخاسته از عشق و هدف‌گیری آگاهانه.

البته باید دقت کرد رفتارهای انسان دو حیثیت دارند که عبارتند از «شعاع اثر مفید یا مضرّ عمل در خارج و در اجتماع بشر و شعاع انتساب عمل به شخص فاعل و انگیزه‌های نفسانی و روحی که موجب آن عمل شده است» (همو، ۱۳۹۰، ۲۷۱). آن چه با وجود انسان متحد می‌شود، جنبه درونی و روحی عمل است نه نتایج و ثمرات بیرونی آن. نتیجه این بحث آن است که هر رفتار و عملی که از انسان سر می‌زند، آجری از شخصیت او را می‌سازد و کسی که می‌خواهد در مسیر تربیت خود و دیگران گام بگذارد نمی‌تواند نسبت به اعمال و رفتارهای او بی تفاوت باشد. هر سخنی که به زبان می‌آوریم، هر عملی که با دست و پا و جوارح خود انجام می‌دهیم، هر نیت و قصدی که می‌کنیم و هر عشق و نفرتی که به کسی یا چیزی پیدا می‌کنیم؛ شاکله و حقیقت ما را می‌سازد.

رابطه شخصیت و ایمان

باید دقت کرد که در عمیق‌ترین لایه وجودی انسان که سازنده حقیقی شخصیت اوست؛ بُعد بینشی و گرایشی از یک دیگر جدا نیستند. به این درهم تنیدگی اندیشه و انگیزه و تلاقی علم و عمل در باطنی‌ترین مرتبه وجود انسان، «ایمان» گفته می‌شود که هویت واقعی آدمی را می‌سازد. در دو بخش قبل گفتیم، علم، هویت‌ساز است و عمل ارادی و نیت‌مندانه انسان از شاکله و شخصیت او نشأت می‌گیرد که خود محصول علم و عمل انسان است. اما نه هر علم و عملی! بلکه علم و عمل عمیق. اگرچه علم، چیزی جز اتحاد عالم و معلوم نیست؛ اما خود این اتحاد و اتصال نیز مراتبی دارد. گاهی پیوندی که میان روح انسان و حقیقت معلوم برقرار می‌شود ضعیف و سطحی است و به زودی زائل می‌شود؛ اما گاهی آن چه مورد شناخت قرار گرفته چنان نفوذی در اعماق وجود انسان می‌یابد که

به راحتی قابل‌کنده شدن نیست. به چنین حالتی که یک معرفت، عقد و گره‌ای راسخ با روح انسان برقرار می‌کند «ایمان» گفته می‌شود. هر معرفتی را ایمان نمی‌گویند؛ «ایمان یعنی وسیله‌ای که بتواند روح ما را بکشد و جذب کند؛ یعنی بتواند بر سرّ ضمیر ما حکومت کند» (همو، ۱۳۸۵: ب: ۱۹). اگر «علم» به این درجه از اعماق وجود ما راه پیدا نکند «وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و [این در حالی است که] ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد» (همو، ۱۳۸۶: الف: ۲۳) و در باطن قلب ریشه می‌کند. در واقع وقتی ما به حقیقتی شناخت پیدا و آن را در باطن قلب خود وارد می‌کنیم و در عمق وجود خود آن را می‌پذیریم و تسلیم آن می‌شویم؛ به صورت طبیعی گرایش و علاقه‌ای نسبت به آن در ما به وجود می‌آید و آن را غایت و آرمان خود قرار می‌دهیم. این از آن روست که در اعماق روح ما، بُعد علمی و عملی قابل تفکیک نیستند و دانشی که در بطن قلب مستقر شود نمی‌تواند سرد و بی‌روح بماند و عشق و حرارتی را بر نیانگیزاند.

پس از بررسی مفاهیم فوق‌الذکر در اندیشه استاد مطهری می‌توان گفت، آن‌چه شخصیت و روح انسان را می‌سازد ایمان است. «اگر به بدن غذا نرسد لاغر می‌شود و اگر مدتی نرسیدن غذا ادامه پیدا کند، بدن می‌میرد و از بین می‌رود. اگر به روح نیز غذا نرسد لاغر و ناتوان می‌شود و اگر نرسیدن غذا برای همیشه ادامه پیدا کند، روح می‌میرد. غذای روح البته از جنس گندم و برنج و روغن نیست، غذای روح علم و عشق و امید و ایمان است» (همو، ۱۳۸۶: ب، ج: ۲: ۱۴۸). امکان ندارد قلب کسی زنده باشد و به چیزی گره نخورد. این پیوند خوردن و این «ایمان، ملاک وحدت و رکن شخصیت و تکیه‌گاه استقلال و موتور حرکت [فرد و] جامعه اسلامی است» (همو، ۱۳۶۹: ۳۰). همین پیوند خوردن توأمان معرفتی و گرایشی در اعماق روح است که روح و شخصیت انسان را می‌سازد. خلاصه این‌که «ایمان مانند قدرتی حاکم بر انسان عمل می‌کند و خواست او را در اختیار می‌گیرد و در مسیر حق و اخلاق سوق می‌دهد. ایمان انسان را می‌سازد و انسان با نیروی علم، جهان را. آن‌جا که علم و ایمان توأم گردند، هم انسان سامان می‌یابد و هم جهان» (همو، ۱۳۹۸: ۳۶).

فرآیند شکل‌گیری شخصیت

نوزادی که تازه متولد شده است، اگرچه به سوی انسان شدن و یافتن شخصیت انسانی در حرکت است، اما هنوز این ویژگی‌ها در او به فعلیت نرسیده است. به باور شهید مطهری، «انسان که انسان است، به این اندام و این بدن نیست. این، شخص انسان است. انسان یک شخصیتی دارد؛ شخصیت انسان، هنگام تولد، تازه اول ساخته

شدنش است؛ یعنی از ابتدای تولد، تازه شخصیت انسان شروع می‌کند به ساخته شدن (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۱۷۹). «همه اتفاقات و واقعیاتی که از هنگام تولد و حتی پیش از انعقاد نطفه با فرد ارتباط پیدا می‌کنند، تا آن‌چه که در زمان مرگ و حتی پس از آن رخ می‌دهد می‌تواند در بافته شدنِ گره‌گره شخصیت او نقش داشته باشد. در زمان مرگ است که فرآیند شکل‌گیری هویت انسان -غیر از موارد استثناء- به پایان می‌رسد و ملک الموت فرد را با تمام وجود و شخصیت تحویل می‌گیرد.

وقایع خارجی در صورتی در این جهت تأثیرگذار خواهند بود که به عالم درون راه یابند. در واقع هنگامی که در مورد گام‌های سازنده شخصیت سخن گفته می‌شود، به این معنی نیست که مانند راه‌های مکانی قبلاً در خارج از وجود راه‌رونده، جاده‌ای کشیده شده است و او باید در آن جاده قدم بگذارد؛ بلکه بدین معناست که در متن وجود راه‌رونده راهی به سوی کمال حقیقی او، قرب الی الله، وجود دارد؛ به عبارت دیگر، در متن وجود انسان استعداد فطری برای رسیدن به کمال حقیقی وجود دارد؛ آن‌چنان‌که در هسته خرما استعداد درخت شدن وجود دارد (همو، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۸).

فرآیند ساخته شدن انسان، پیش از تولد او آغاز می‌شود. ابتدا نطفه در بدن پدر و مادر شکل می‌گیرد و به تدریج همان نطفه تبدیل به جنین و بدن انسان می‌شود. جنسیت فرد، رنگ پوست، زیبایی و زشتی، اندام و ... همه در رحم مادر شکل گرفته و پس از تولد وی قابل تغییر نخواهد بود (همو، ۱۳۹۱ الف: ۳۶). اما با توجه به اینکه انسان تنها بدن مادی نیست، پس از متولد شدن ارکان تشکیل شخصیت وی در روح او پایه‌ریزی می‌شود (همو، ۱۳۹۸: ۳۴).

نفس انسان دارای دو مرتبه عالی و دانی یا جسم و روح یا شخص و شخصیت یا خُلق و خُلُق است. خُلُق مربوط به شخص و خُلُق مربوط به شخصیت است (همو، ۱۳۹۱ الف: ۳۵). به باور شهید مطهری: «خُلُق به صورت و بدن اطلاق می‌شود و خُلُق به خصلت‌های و کیفیت‌های روحی. انسان از نظر خُلُق، بالفعل به دنیا آمده است؛ یعنی در عالم رحم بدون اختیار او خلقتش تمام می‌شود؛ ولی انسان از نظر خُلُق، بالقوه به دنیا می‌آید و خودش است که باید برای خودش خُلُق بسازد و به عبارت دیگر این خود انسان است که باید خودش را از نظر ۱۶۸ درون و روح و اندام‌های روحی بیافریند (همو، ۱۳۷۸، ج ۸: ۲۴۸)؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت، هر کس

می‌تواند معمار و مهندس شخصیت خود باشد (همو، ۱۳۹۸: ۱۶).

عوامل سهیم و تأثیرگذار در شکل‌گیری شخصیت

اگرچه به طور کلی شخصیت روحی و معنوی انسان در دنیا ساخته می‌شود؛ اما باید توجه داشت که تأثیر همه عوامل دنیایی در این ساخته شدن به یک اندازه نیست (همو، ۱۳۹۲: ۸۶). این بُعد از وجود انسان، توسط خود او و با اراده خودش شکل می‌گیرد؛ اما این بدان معنا نیست که هیچ چیز دیگر در این فرآیند تأثیر ندارد. به باور شهید مطهری، «شخصیت انسان تدریجاً یک مقدار در دامن پدر و مادر با قلمی که در دست آنهاست تکوّن پیدا می‌کند، یک مقدار در محیط اجتماع و کم‌کم خودش به مرحله رشد و بلوغ فکری و به مرحله اختیار و انتخاب می‌رسد؛ از همه مهم‌تر این است: بعد خودش است که راه و شخصیت خودش را انتخاب می‌کند. اصلاً انسان شخصیتش را خودش برای خودش انتخاب می‌کند (همو، ۱۳۹۲، ج ۱۴: ۱۷۹)».

آن‌چه با نام روح و شخصیت انسان خوانده می‌شود، امتداد همان حرکتی است که از پیش از انعقاد نطفه آغاز شده است. در واقع «انسان در مسیر حرکت جوهری عمومی جهان با بعدی علاوه به جهان می‌آید و پایه اولی شخصیت او را همان بعد می‌سازد و سپس تحت تأثیر عوامل محیط تکمیل می‌شود و پرورش می‌یابد (همو، ۱۳۷۹: ۸۲)». پس هم مقدمات مادی و بدنی انسان موجب پدید آمدن استعدادهایی برای تشکیل شخصیت می‌شود و هم عواملی که از خارج از وجود انسان، امکان راهیابی به درون را به دست آورده و توانسته‌اند در بخشی از هویت او جایی پیدا کنند. اما آن‌چه که از منشأ اراده درونی او بر می‌خیزد جایگاهی بس مهم دارد. به بیان شهید مطهری، «اخلاقیات که مربوط به روح است در همین دنیا به وسیله خود شخص و معلمان و مربیان و اجتماع، طرح و بنا می‌شود. البته قسمتی از استعدادهای اخلاقی مربوط به سرشت و مرحله قبل از تولد است (همو، ۱۳۹۱ الف: ۳۶)».

در یک طبقه‌بندی می‌توان گفت، روح و شخصیت انسان از سه طریق ساخته می‌شود: یکی آن‌چه از درون او می‌جوشد و منجر به تقویت و تثبیت هویت می‌شود؛ دیگر آن‌چه در طول زمان و در مسیر حرکت وجودی انسان از مرتبه مادی خود را به روح می‌رساند و سوم آن‌چه از بیرون، راهی به درون وجود انسان می‌یابد. از میان این سه راه یکی درونی و ارادی است و دو راه دیگر لزوماً برخاسته از اراده آگاهانه شخص نیستند. در ادامه هر یک از این سه مسیر شکل‌گیری شخصیت را توضیح خواهیم داد.

الف) سیر وجودی

به بیان قرآن کریم، قسمت‌های اصلی ابعاد شخصیت انسان در متن خلقت ساخته شده (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۱۴۰) و آنچه خود انسان در مرحله بعدی در پیدایش آن نقش دارد در واقع امتداد دادن و به فعلیت رساندن همان استعدادهایی است که در مرحله بدنی شکل می‌گیرد. بر اساس نظریه فطرت شهید مطهری، آنچه که تبدیل به روح و شخصیت انسان می‌شود، همین نطفه و جنین و بدن انسان است که با حرکت تکاملی وجودی خود به این مرتبه بار می‌یابد. معنای این سخن آن است که «خداوند هر موجودی را که آفریده، او را مجهز ساخته به استعدادات و تجهیزاتی که جزء شخصیت خود او (همو، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۸۸)» و مقدمه شکل‌گیری روح اوست؛ به عبارت دیگر آنچه قرار است به صورت شخصیت روحی در انسان فعلیت پیدا کند، می‌بایست از ابتدا به صورت بالقوه در بدن او وجود داشته باشد. این یعنی نوزاد انسان به صورت بالقوه ظرفیت و استعداد رسیدن به عقلانیت و اراده انسانی را دارد و باید با حرکت وجودی خود به تدریج آن را کسب کند.

اما ظرفیت‌ها و استعدادهای افراد متفاوت است و نتیجه همین تفاوت، گوناگون بودن شخصیت‌های آن‌ها خواهد بود. لازمه نظریه «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس» این است که ویژگی‌های اقلیمی محل تولد، شرایط انعقاد نطفه، کمیت و کیفیت لقمه‌ای که سازنده نطفه است و حرام بودن یا حلال بودن آن، ویژگی‌های جسمی و روحی پدر و مادر و بستگان، شرایط زندگی مادر در هنگام بارداری و شیردهی، کیفیت و کمیت شیر مادر و غذاهایی که به نضج گرفتن گوشت و پوست او کمک می‌کند و به طور کلی هر چیزی که در شکل‌گیری بعد جسمی و بدنی انسان مؤثر است مقدمات شکل‌گیری روح را فراهم می‌کند. این بدن تبدیل به روح می‌شود و مواردی که در شکل‌گیری بعد بدنی او تأثیر دارند استعدادهای او را برای ساخته شدن شخصیت او رقم می‌زنند. برای نمونه، محیط طبیعی جغرافیایی و محل زندگی هر کس در نحوه شکل‌گیری بدن انسان مؤثر است و همین امر «خواه ناخواه یک سلسله آثار قهری بر روی اندام و روحیه انسان می‌گذارد. منطقه‌های سردسیر و منطقه‌های گرمسیر و منطقه‌های معتدله هر کدام نوعی روحیه و اخلاق را ایجاب می‌کند، همچنین منطقه کوهستانی یا منطقه صحرایی و غیره (همو، ۱۳۹۸: ۳۷)». در نتیجه مثلاً کسی که از جهت بدنی سرد مزاج یا گرم مزاج است، ۱۷۰ ویژگی‌های شخصیتی خاص خود را پیدا خواهد کرد. تمایلات و روحیات افراد حرام‌زاده با اشخاص حلال‌زاده متفاوت است. نوزادی که در اقلیم گرم و خشک متولد شده شخصیتی متمایز از کودکی خواهد داشت که در آب و هوای معتدل و مرطوب نضج گرفته است. پدر و مادرهایی که ویژگی‌های روحی و جسمی خاصی دارند،

فرزندانی متناسب خود متولد خواهند کرد. روح کسانی که شکم‌هایشان از حرام پر شده با کسانی که از شبهه نیز پرهیز می‌کنند تفاوت دارد و

ب) نفوذ بیرونی

غیر از موادی که از ابتدای انعقاد نطفه تا زمان مرگ انسان، جسم و بدن او را شکل می‌دهند و به نوبه خود تأثیری در پیدایش شخصیت روحی دارند، چیزهای دیگری نیز وجود دارد که اگرچه ساخته و پرداخته ارادی خود فرد نیست، اما تأثیری فراتر از استعداد های جسمانی و بدنی دارند. دمیده شدن روح به جنین، آغاز قرار گرفتن فرد در معرض صداها و تصاویری است که هرچند خودش نقشی در دیدن یا شنیدن آن‌ها نداشته، اما در صورت بندی شخصیت و روح او مؤثر است. آینده شخصیتی جنینی که در رحم مادر دائماً صدای قرآن و دعا به گوش او خورده با جنینی که در محیط لهو و لعب رشد کرده است، متفاوت خواهد بود. کودک یا بزرگسالی که در شهری پر از برخورد و هیاهو و شتاب زیسته روحیه‌ای متمایز از شخصی خواهد داشت که روح او در طبیعتی امن و آرام شکل گرفته است. هیچ‌کدام از این عوامل، مادی و سازنده جسم فرد نیستند؛ اما لزوماً با اراده خود او نیز محقق نمی‌شوند؛ به عبارت دیگر این‌ها مقدمات غیر ارادی غیر مادی هستند که در شکل‌گیری شخصیت فرد مؤثرند.

فراهم کردن این مقدمات، تنها به عهده والدین نیست؛ اگرچه آن‌ها نیز نقش مهمی به عهده دارند. برخی از ورودی‌های روحی فرد که به صورت ناگزیر هویت او را رقم می‌زند از طریق زندگی در محیط طبیعی مانند مجاورت درختان و حیوانات و دریا و آسمان و... محقق می‌شود و بخشی دیگر توسط زیست در محیط انسانی مانند شهر، ماشین، ساختمان، روابط انسانی و رفتارهای عمومی دیگران. دسته‌ای از این شرایط، مستقیماً در روح فرد وارد شده و بندی از شخصیت او را رقم می‌زنند و دسته‌ای دیگر زمینه را برای برانگیختن حالتی در درون او مهیا می‌سازند؛ مثلاً دیدن دائمی دریا به صورت ناخودآگاه روحیه‌ای آرام و خونسرد می‌سازد و قرار گرفتن در شرایط گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ممکن است فرد را به طور غیر مستقیم دچار بحران‌های درونی یا دشواری‌های زندگی سازد یا مبتلا به رفاه‌زدگی و ریاست‌طلبی نماید. مدیریت این «شرایط» یکی از اصول تربیتی است که اگر به درستی مورد توجه قرار نگیرد اشکالاتی در شکل‌گیری شخصیت متربی ایجاد خواهد کرد.

ج) جوشش درونی

اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادث است که سرنوشت حتمی و تخلّف ناپذیر ندارد؛ زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده‌ها و انتخاب‌ها و اختیارها که از خود بشر ظهور می‌کند. تمام امکاناتی که در مورد جمادات و نباتات و افعال غریزی حیوان وجود دارد و تمام «اگر» هایی که در وقوع آن‌ها هست، در افعال و اعمال بشر هست. در رشد یک درخت یا انجام عمل غریزی یک حیوان، هزاران «اگر» که همان شرایط طبیعی هستند، می‌توانند وجود داشته باشند. همه آن «اگر» ها در افعال و اعمال انسان هست به علاوه این‌که در انسان عقل و شعور و اراده اخلاقی و قوّه انتخاب و ترجیح آفریده شده است. انسان قادر است عملی را که صددرصد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی ترک کند و قادر است کاری را که صد در صد مخالف طبیعت اوست و هیچ گونه عامل اجبار کننده خارجی هم وجود ندارد، به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد، آن را انجام دهد (همو، ۱۳۹۰: ب: ۷۱). تربیت اصیل آن است که نه تصویر بیرونی انسان؛ بلکه حقیقت درونی متربی را بسازد. رشد واقعی آن است که در مسیر آن، انسانیت انسان برانگیخته شود؛ نه این‌که شماییلی از قبل طراحی شده به او تحمیل شود. تنها موجودی که پیش ساخته نیست و باید خودش خودش را بر اساس نقشه فطرت بسازد انسان است. همه موجودات، ماهیتی مشخص دارند که از آن تعدی نمی‌کنند؛ اما انسان چون می‌تواند هویت خود را با اراده خود بسازد ممکن است، موجودی متفاوت از آنچه برای رسیدن به آن خلق شده بود صورت دهد. به باور شهید مطهری «ما نمی‌توانیم اسبی پیدا کنیم که «اسبی» نداشته باشد، سگی پیدا کنیم که «سگی» نداشته باشد، پلنگی پیدا کنیم که «پلنگی» نداشته باشد. ولی ممکن است انسانی منهای انسانیت موجود باشد؛ زیرا آن چیزهایی که آنها را انسانیت انسان می‌دانیم و آن چیزهایی که به انسان شخصیت می‌دهد- نه آن چیزهایی که ملاک شخص انسان است- اولاً یک سلسله چیزهایی است که با اینکه بشری است و تعلق به همین عالم دارد، ولی با ساختمان مادی انسان درست نمی‌شود، غیر مادی است، محسوس و ملموس نیست؛ به عبارت دیگر از سنخ معنویات است، نه مادیات و ثانیاً این چیزهایی که ملاک انسانیت انسان است و ملاک شخصیت و فضیلت انسانی انسان است، به دست طبیعت ساخته نشده، فقط به دست خود انسان ساخته می‌شود (همو، ۱۳۸۵: الف: ۷۹)». خود اوست که باید با کسب علم و عمل و ایمان ارادی شخصیت خود را شکل داده برای روزی که حقیقت شخصیت ارادی انسان‌ها آشکار می‌شود آماده سازد.

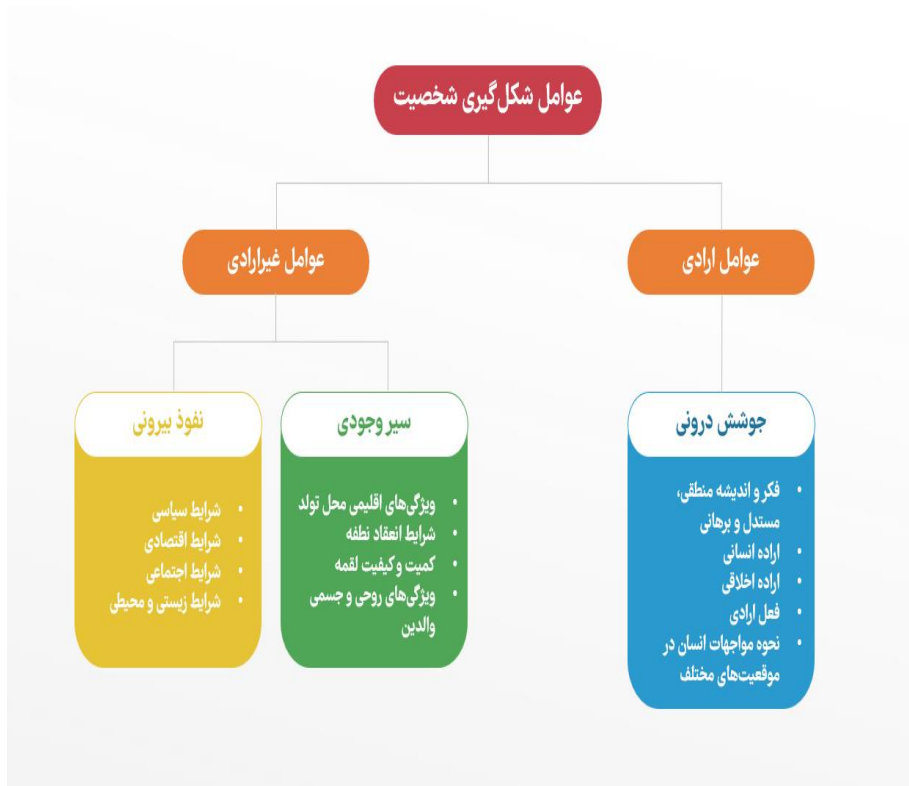
اگرچه استعدادهای بدنی و ورودی‌های بیرونی، صورت ظاهری شخصیت انسان را سامان‌دهی می‌کنند؛ اما باید دانست که آن‌چه خارج از اراده اوست نقش مستقیمی در حقیقت اخروی او ندارد. به بیان شهید مطهری، «اسلام می‌گوید، ای انسان! سعادت تو به عمل تو بستگی دارد، شقاوت تو هم به عمل تو بستگی دارد. آیا عمل انسان به چه چیز بستگی دارد؟ به خواست و اراده خود انسان. در نتیجه انسان یک موجود متکی به خود و متکی به کردار و شخصیت خود می‌شود (همو، ۱۳۸۹ الف: ۵۵)». در نتیجه، اراده و رفتارهای ارادی انسان است که شخصیت درونی او را شکل می‌دهد و البته آن‌چه بدون اراده و خواست او وارد وجودش شده، نقشی در شکل‌گیری شخصیت حقیقی او ندارد. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که اراده اخلاقی به موضوعات متعالی تعلق می‌گیرد. مطلوب اراده اخلاقی یا اراده انسانی انسان وابستگی‌های حیوانی نیست، جاه و مقام نیست، زن نیست، پول و ثروت و تجمل نیست؛ بلکه هدف‌های عالی مانند هدایت بشر، سعادت بشریت، سعادت رساندن به دیگران و سیر کردن شکم گرسنگان است؛ یعنی خواسته انسان، معنایی می‌شود از حدود فردی و شخصی بالاتر. به هر اندازه که انسان وابستگی‌های حیوانی و شهوانی‌اش زیاد باشد اراده انسانی‌اش ضعیف و ناتوان است (همو، ۱۳۸۵ ب: ۲۵۵).

در اندیشه شهید مطهری، تنها عامل ساخت شخصیت انسانی اراده نیست؛ بلکه «شخصیت انسانی انسان دورکن و دو پایه دارد. یک رکنش فکر و اندیشه است، فکر و اندیشه منطقی، مستدل، برهانی. نیم دیگر شخصیت انسان را اراده تشکیل می‌دهد، اراده انسانی. اراده انسانی و اراده اخلاقی غیر از میل، غیر از شوق و غیر از شهوت است که در حیوان‌ها هم هست. انسان از آن جهت که انسان است، شخصیتی دارد غیر از آن‌چه که حیوان دارد. آن‌چه حیوان دارد انسان دارد، ولی شخصیت انسان یکی به اندیشه‌اش است و دیگری به اراده‌اش (همو، ۱۳۹۳: ۱۰۴)». دورکن شخصیت اصیل و حقیقی انسان را ایمان به خداوند تشکیل می‌دهد؛ ایمان به اوست که هر دو پایه شخصیت انسانی انسان را تشکیل می‌دهد و اگر این دو پایه شخصیت انسانی انسان تشکیل شد تمام شئون زندگی او بر اساس این دو پایه قرار می‌گیرد. پس قرآن برای انسان، برای شخصیت انسان، برای زندگی انسان، دو پایه به صورت دو ضلع قرار داده است؛ پایه‌ای از اعتقاد، فکر و ایمان و از نوع اندیشه و پایه دیگری از نوع اراده و تقوا و این هر دو پایه را قرآن فقط و فقط بر اساس ایمان به خدا قرار می‌دهد؛ یعنی این هر دو پایه مثل این است که روی یک پایه‌ای که آن را افقی خوابانده باشند قرار گرفته‌اند، هر دو بالاخره تکیه‌شان بر آن پایه اساسی است و آن خداست (همو، ۱۳۹۳: ۱۰۵). شهید مطهری انسان را یک موجود ساخته نشده دانسته و خسران ایشان را خوب

ساخته نشدن می‌داند. «اگر بخواهد خوب ساخته بشود با دو چیز ساخته می‌شود: یکی نظری و یکی عملی، یکی از نوع شناخت و یکی از نوع عمل. آن‌چه که نظری و از نوع شناخت است نامش ایمان است. در رأس ایمان، ایمان به الله، ایمان به همه انبیا، ایمان به ملائکه، ایمان به کتب، ایمان به رسل، ایمان به یوم الآخر، ایمان به امام و رهبر قرار دارد. ابتدا شناختن و درک این مسائل و اعتقاد به اینها و بعد عمل (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۱۸۴)». «این جاست که پای شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و سوابق تربیتی و موروثی و میزان عقل و دوراندیشی بشر به میان می‌آید و معلوم می‌شود که آینده سعادت‌بخش یا شقاوت بار هر کسی تا چه اندازه مربوط است به شخصیت و صفات روحی و ملکات اخلاقی و قدرت عقلی و علمی او و بالاخره به راهی که برای خود انتخاب می‌کند (همو، ۱۳۹۰ ب: ۵۹)». میل‌ها و جاذبه‌ها نوعی پیوند و کشش است میان انسان و یک کانون خارجی که انسان را به سوی خود می‌کشاند. انسان به هر اندازه که تسلیم میل‌ها بشود خود را رها می‌کند و به حالت لختی و سستی و زبونی درمی‌آید و سرنوشتش در دست یک نیروی خارجی قرار می‌گیرد که او را به این سو و آن سو می‌کشاند، ولی نیروی عقل و اراده نیرویی درونی و مظهر شخصیت واقعی انسان است. انسان آن‌جا که به عقل و اراده متکی می‌شود نیروهای خویش را جمع و جور می‌کند و نفوذهای خارجی را قطع می‌نماید و خویش را «آزاد» می‌سازد و به صورت «جزیره‌ای مستقل» درمی‌آید. انسان به واسطه عقل و اراده است که «مالک خویش» می‌شود و شخصیتش استحکام می‌یابد (همو، ۱۳۹۸: ۲۷). حال اراده انسان کی استحکام پیدا می‌کند؟ آن وقت که با تقوای الهی پیوند پیدا کند؛ چون تقوا در منطق قرآن یعنی خود نگهداری؛ انسان در اثر مراقبه الله یعنی خدا را در نظر داشتن، یک اراده قوی پیدا می‌کند که آن اراده او را نگهداری می‌کند. نیمی از شخصیت انسان فکر و اندیشه است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَّبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ «ابراهیم: ۲۴» که آن نقطه اساسی اندیشه، ایمان به خداست و نیم دیگر شخصیت انسان اراده انسانی است و اراده انسانی هم آن وقت واقعا اراده انسانی است که رنگ تقوای الهی و تقوای خدا و رضای خدا خواهی را پیدا کند. أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ «توبه: ۱۰۹».

(همو، ۱۳۹۳: ۱۰۴). در نمودار (۱) عوامل شکل‌گیری شخصیت به‌طور خلاصه آماده است.

عوامل شکل‌گیری شخصیت



نمودار ۱. عوامل شکل‌گیری شخصیت

شخصیت الهی به مثابه شخصیت مطلوب

به باور شهید مطهری، «انسان یک موجود متغیری است، ولی مدار تغییرش یک مدار ثابت است. انسان نباید درجا بزند؛ بلکه باید متغیر و در حرکت باشد اما مدار انسان یک مدار خاص است، مدارش باید ثابت بماند. اگر بخواهد از مدار خودش خارج شود و در مدار حیوان قرار بگیرد هلاکت است و تباهی و اگر مثلاً بخواهد وارد شود در مدار ملانکه و متشبه به ملانکه بشود باز هم از مدار خود خارج شده است. افراط و تفریط‌ها همه خروج از مدار انسانیت است (همو، ۱۳۸۹ج: ۱۲۳)». در ادامه به مسیر سعادت و چگونگی تحقق آن خواهیم پرداخت. آن‌چه از قرآن استفاده می‌شود، این است که «سعادت انسان دو رکن دارد: رکن ایمان و رکن عمل، اما نه مطلق ایمان و نه مطلق عمل؛ بلکه ایمان به مقدس‌ترین و عالی‌ترین حقایق که شامل ایمان به همه حقایق است؛ یعنی ایمان به ذات یگانه که مبدأ علم و قدرت و نظم و حکمت و حیات و سعادت است و عمل صالح و شایسته

و مفید که انسان را جلو ببرد و کامل کند و آثار خوب به بار آورد (همو، ۱۳۸۶ ب، ج ۱: ۴۳). متعلق ایمان می تواند هر چیزی باشد؛ اما آن چه که انسان را به سعادت و کمال مطلق می رساند، ایمان به خدا و عمل بر اساس آن است. برخی، نظریه ها و مکاتب غیر توحیدی را می خوانند و به آن ها ایمان می آورند و برخی عمل شان برخاسته از قلبی است که از فطرت الهی منحرف شده است. بدین ترتیب انواع گوناگونی از شخصیت های انسانی شکل می گیرند که تنها یکی از آن ها هویت انسانی و الهی است. همه کسانی که به خدا ایمان آورده اند نیز در یک درجه نیستند. «هر اندازه ایمان انسان، قوی تر و شدیدتر باشد، نفوذ خداشناسی در وجود انسان بیش تر می گردد و شخصیت آدمی را بیش تر تحت سیطره خود قرار می دهد» (همو، ۱۳۸۹ ب، ج ۲: ۷۷). راه صحیح تربیت، همان مسیری است که به سوی خدا باشد و اگر این راه را سریع تر و بیش تر بپیماییم کمالات انسانی بیش تری را کسب خواهیم کرد. «هر وقت به سرچشمه ایمان و معنا رسیدیم و نور خدا را مشاهده کردیم و خدا را در روح خود و جان خود دیدیم و مشاهده کردیم، آن وقت است که معنای سعادت و لذت و بهجت را درک می کنیم» (همو، ۱۳۸۶ ب، ج ۱: ۲۷). در این صورت به مقام عصمت دست یافته، ممکن نیست لذت درک محضر الهی را به پستی شهوات حیوانی بفروشیم. اساساً «معنی عصمت، آن نهایت درجه ایمان است. ایمان به هر اندازه که زیادت باشد، خدا بیشتر به یاد انسان است. ... در حالی که ایمان واقعاً در روح انسان هست و حضور دارد، انسان معصیت نمی کند.» «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَكَانَ أَبِي ع يَقُولُ إِذَا زَنَى الزَّانِي فَازَرَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قُلْتُ فَهَلْ يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ مَا أَوْ قَدْ انْخَلَعَ مِنْهُ أَجْمَعُ قَالَ لَا بَلْ فِيهِ فَإِذَا قَامَ عَادَ إِلَيْهِ رُوحُ الْإِيمَانِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۴: ۲۲). حال اگر ایمان انسان به حد کمال رسید به طوری که انسان دائم الحضور شد یعنی همیشه خدا در دل او حاضر بود، اصلاً غفلت به او دست نمی دهد، هر کاری را که می کند در عین حال به یاد خداست (مطهری، ۱۳۹۰ الف: ۹۶).

به باور شهید مطهری، «هنگامی که شهوات و اهواء طغیان می کند و عقل و اراده اخلاقی او را مغلوب می کند، واقعاً خود انسان یعنی شخصیت حقیقی و انسانی انسان شکست خورده و خودش مغلوب طفیلی های وجود ۱۷۶ خویش شده و هر وقت عقل و اراده بر هواها و هوس ها غالب شود، خود انسان یعنی جوهر شخصیت انسانی انسان بر طفیلی های وجودش غالب شده و فائق آمده است» (همو، ۱۳۸۶ ب، ج ۲: ۱۴۶). این بدین معناست که حقیقت و هویت انسان، روح و انسانیت اوست؛ نه غریزه او و حیوانیتش. تفاوت انسان و حیوان همین است که

می‌تواند با قدرت روحی خود که به وسیله ایمان ساخته می‌شود، امیال حیوانی خود را سر جای خود نشانده و حرکت در مسیر فطرت را ادامه دهد. به بیان شهید مطهری، «حکومت استبدادی غرایز در حیوان همیشه یک راه معین برای حیوان تعیین می‌کند و اراده حیوان، حیوان را در آن راه به عمل وا می‌دارد؛ ولی حکومت عقل در انسان او را در سر دوراهی‌ها نگاه می‌دارد و ابتدا در وی ایجاد تردید می‌کند و تا ترجیح یک راه به تصویب نرسد اجازه حرکت نمی‌دهد. ... انسان شخصیت اخلاقی خود را مدیون این جهت است که توانایی دارد در برابر محرکات غریزی حیوانی مقاومت نشان بدهد و آن‌ها را به عقب براند. این توانایی از آن‌جا پیدا می‌شود که از یک طرف در پرتو غرایز عالیه می‌تواند هدف‌های عالی معنوی از قبیل خیر اخلاقی و کمال علمی و قرب به ذات حق را در نظر بگیرد و از طرف دیگر در پرتو قوه تعقل می‌تواند اهمیت یک هدف و موجبات و موانع رسیدن آن را به طور منطقی تحت محاسبه درآورد(همو، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۷۰)».

البته در مقابل شخصیت الهی، فقط شخصیت مادی که اسیر شهوات و هواهاست قرار نمی‌گیرد؛ بلکه می‌توان به قسم‌های دیگری از شخصیت‌های نامطلوب نیز در اندیشه شهید مطهری اشاره کرد. اساساً تکامل معنوی انسان، خود را در رفتارهای ظاهری جلوه‌گر می‌سازد و همین اعمال قالبی، موجب تعمیق انسانیت و حرکت بیش‌تر به سوی کمال مطلق می‌شود. انسان، تنها موجود عالم نیست که ظاهر و باطن دارد؛ بلکه همه هستی دارای چنین ویژگی است. هستی، ظاهر و باطن دارد و آن‌چه ما در این دنیای مادی می‌بینیم، تنها ظهور و بروز و سایه‌ای است از حقیقتی که در باطن عالم نزد خداوند متعال حضور دارد. در این میان، برخی به قشری‌گری روی آورده و تنها به ظواهر اهمیت می‌دهند. برخی نیز به دلیل توجه به باطن از مراتب و وسایل ظاهری دین غفلت کرده و سر به بی‌راهه گذاشته‌اند. در اندیشه استاد مطهری اساساً همه رفتارهای خوبی که از انسان سر می‌زند در صورتی خوب است که باطن و حقیقت آن پاک باشد؛ یعنی تنها زمانی می‌توان «عمل» را خیر دانست که «عامل» آن خیر بوده و خاستگاه آن پاک باشد؛ به عبارت دیگر، «باید در پیکر عملی که حسن فعلی دارد، حسن فاعلی دمیده شود تا آن عمل زنده گردد و حیات یابد»(همو، ۱۳۹۰: ۲۷۳). معنای این سخن آن است که «نیت عمل از خود عمل افضل است، یعنی روح عمل از اندام عمل مهم‌تر است. اصلاً عمل یعنی نیت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۶)». اصلاً انسان آن‌طور عمل می‌کند که نیت دارد(اسراء: ۸۴)؛ یعنی عمل نمودارکننده نیت است، پس اساس نیت است»(همو، ۱۳۷۸، ج ۸: ۱۴۷). اساس، روح است؛ اساس، باطن است (شعیری، بی‌تا: ۱۰۰) و ظاهر رفتارها تنها تنزل یافته همان باطن‌ها و نیت‌هاست. سرچشمه اهمیت این بحث از آن‌جا است که خود فرد

یا مربی باید در نظر داشته باشند که شخصیتی که در آن چرخه ظاهر و باطن به خوبی برقرار باشد، همواره به سوی تکامل حرکت می‌کند به گونه‌ای که در آن نه ظواهر مانع از رشد باطنی شده و نه اهمیت به باطن موجب غفلت از ظاهر می‌شود. در چنین شخصیتی تفاوت و تقابلی میان ظاهر و باطن وجود ندارد و تورم و غلبه‌ی غیر طبیعی نسبت به ساحتی از ساحات وجودی فرد دیده نمی‌شود (رامشت، ۱۴۰۱). در ادامه به معرفی دو نوع شخصیت صرفاً باطن‌گرا یا ظاهرگرا که از نظر شهید مطهری در نقطه‌ی مقابل شخصیت مطلوب قرار می‌گیرند، خواهیم پرداخت.

شخصیت باطن‌گرا

ویژگی دسته‌ای که دچار اختلال در چرخه‌ی باطن‌گرایی یا ظاهرگرایی شده‌اند، عبارت است از «اهمیت دادن به باطن [و] روح و تأویل باطن (همو، ۱۳۹۶: ۱۴۷)» و کم‌توجهی به ظاهر. چنین شخصیتی در هر فرهنگی ممکن است شکل بگیرد و در تاریخ اسلام نیز از همان قرن‌های اولیه، گروه‌هایی با این طرز فکر به وجود آمدند. این جریان که «باطنیه» نامیده می‌شوند، «آن قدر در اندیشه‌های اسلامی بر اساس باطنی‌گری دخل و تصرف کرده‌اند که می‌توان گفت، اسلام را «قلب» کرده‌اند. به همین دلیل، مسلمین جهان حاضر نیستند آن‌ها را جزء فرق اسلامی به شمار آورند» (همو، ۱۳۹۱ ب، ج ۲: ۲۵). از دیگر سو، بعضی از باطن‌گرایان، معتقدند، «اساس کار این است که انسان از نظر عقیده و ایمان که مربوط به قلب است، مسلمان باشد؛ اگر ایمان که امر قلبی است، درست بود، مانعی ندارد که عمل انسان فاسد باشد؛ ایمان، کفّاره‌ی عمل بد است» (همو، ۱۳۹۱ ب، ج ۲: ۳۷). در نتیجه اینان رفتار نوعی تساهل و تسامح در رفتار شده و گاهی به لایبالی‌گری عملی کشیده می‌شوند. یکی از جذابیت‌های این الگوی شخصیتی این است که از یک سو از لذایذ دنیوی خود را برخوردار می‌بینند و از سوی دیگر با ادعای ایمان درونی، جایی برای اعتراض دیگران باقی نمی‌گذارند. هم از متاع دنیا بهره‌مند می‌شوند و هم صدای وجدان خود را که او را به سوی آخرت می‌خواند خاموش می‌کنند. گروهی نیز مثل دروایش و متصوفه گونه‌ای دیگر از باطن‌گرایی را دنبال می‌کنند. نتیجه باطن‌گرایی این الگوی شخصیتی که گاهی در میان خود ما نیز دیده می‌شود، آن است که باید از همه مظاهر دنیا پرهیز کنیم و کار و تلاش در دنیا «را فقط در صورت بیچارگی و ناچاری درست می‌دانیم. یعنی هرکسی که کاری دارد می‌گوییم این بیچاره محتاج است و مجبور است که کار کند» (همو، ۱۳۸۲: ۲۷۶). در این نگاه زیبایی‌ها و ظواهر دنیایی مذموم دانسته شده و این اعتقاد وجود دارد که «مسلمان همیشه و در هر زمانی باید کوشش کند از نعمت‌های دنیا احتراز کند» (همو، ۱۴۰۱: ۱۲۶).

۱۷۸ می‌دانیم. یعنی هرکسی که کاری دارد می‌گوییم این بیچاره محتاج است و مجبور است که کار کند» (همو، ۱۳۸۲: ۲۷۶).

شخصیت ظاهرگرا

بعضی شخصیت‌ها نیز بدون دارا بودن عمق لازم، ظواهری چشم‌نواز دارند. یک دسته از افراد ظاهرگرا، متعبدانی هستند که توجهی به باطن اعمال ندارند. «در آدمی حسی هست که گاهی به خیال خود می‌خواهد در برابر امور دینی زیاد خضوع کند، آنوقت به صورتی خضوع می‌کند که برخلاف اجازه خود دین است؛ یعنی چراغ عقل را دور می‌اندازد و در نتیجه راه دین را هم گم می‌کند» (همو، ۱۴۰۱: ۴۲) این حس، شخصیتی می‌سازد که با تأکید و تمرکز بر عبادت، تنها به ظواهر آن اکتفا کرده و در نتیجه از روح و باطن آن غافل می‌شود. گونه شخصیتی مورد بحث، دو ویژگی اصلی دارد: یکی این که اهمیت زیادی به همین ژست‌های بدنی و حرکات و سکنات ظاهری می‌دهد؛ دیگر آن که روح و عقل و فکر را از کار می‌اندازد. جلوه دیگر این ظاهرگرایی، در میان دانشمندان و اهل علم شکل گرفت. در تاریخ اسلام، «اهل حدیث» که حافظان متون دینی بودند، اعتقاد داشتند، «ما باید همین الفاظ را حفظ کنیم و نباید در معنا زیاد غور و تأمل کنیم» (همو، ۱۳۹۷، ج ۱: ۴۰). اینان برای شناخت دستورات دینی «تنها ظواهر حدیث را حجت می‌دانستند و به روح و معنی قرآن و حدیث کاری نداشتند و برای عقل ارزشی قائل نبودند» (همو، ۱۳۹۶: ۱۴۹). در نتیجه «در مسائل مربوط به اصول دین [نیز] مانند مسائل فروع دین، طرفدار تسلیم و تعبد و مخالف هر نوع تفکر و تعمق و استدلال و منطقی‌اند» (همو، ۱۳۹۰: ۴۹).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حرکتی که پیش از شکل‌گیری نطفه، آغاز شده و در مسیر خود، ماهیات نباتی و حیوانی را کسب کرده بود؛ با رسیدن به مرتبه شناخت و اراده عقلانی، شخصیتی انسانی می‌یابد. این یعنی شخصیت انسان عبارت است از بعد روحانی و انسانی او. این مرتبه وجودی، از دو ساحت نظری و عملی تشکیل شده است. بعد نظری، محل ادراکات، شناخت‌ها و اندیشه‌های انسان و بعد عملی، محل افعال، گرایش‌ها و انگیزه‌های او است. هریک از این دو بعد ممکن است در اعماق متفاوتی از وجود انسان نشست و نفوذ داشته باشد؛ اما در باطنی‌ترین و عمیق‌ترین مرتبه قلب و روح، تفکیک میان آن‌ها امکان‌پذیر نیست. اگر کسی معرفتی را تا این لایه از وجود خود رسوخ دهد؛ در واقع این معرفت عمیق که آن را «ایمان» می‌گوییم سازنده روح و شخصیت او خواهد بود. در این صورت همه گرایش‌ها و رفتارهای او نیز از همین منطقه برخواید خاست. پس «ایمان» از یک سو «عمق معرفت» است و از جهت دیگر «عمق عمل».

در این پژوهش ضمن تبیین فرآیند شکل‌گیری شخصیت در اندیشه شهید مطهری، عوامل سهیم و موثر در شکل‌گیری شخصیت، در دیدگاه ایشان مورد بحث و بررسی قرار گرفت. به‌طور کلی این عوامل را می‌توان در دو دسته‌ی اصلی عوامل ارادی و عوامل غیرارادی جای داد. عوامل ارادی شامل مواردی از جمله فکر و اندیشه منطقی، اراده انسانی، اراده اخلاقی، فعل ارادی و نحوه‌ی مواجهات انسان در موقعیت‌های مختلف می‌شود. عوامل غیرارادی نیز شامل دو قسم سیر وجودی و نفوذ بیرونی هستند که سیر جودی شامل ویژگی‌های اقلیمی محل تولد، شرایط انعقاد نطفه، کمیت و کیفیت لقمه و ویژگی‌های روحی و جسمی والدین می‌باشد. شرایط سیاسی، شرایط اقتصادی، شرایط اجتماعی و شرایط زیستی و محیطی نیز از عواملی هستند که ذیل مقسم نفوذ بیرونی می‌توان به آن‌ها اشاره کرد.

در اندیشه شهید مطهری کسانی که با ایمان عمیق به خداوند، شخصیتی الهی برای خود ساخته‌اند به تدریج با اسما و صفات او متحد شده و به ربوبیت و تدبیر عالم راه می‌یابند، شخصیتی مطلوب دارند. در این مسیر ابتدا با رها شدن از تأثیرپذیری خارجی و غریزی، بر اعضا و جوارح خود مسلط می‌شوند و سپس مالکیت خیالات و اوهام خود را به دست می‌گیرند و تدریجاً به جایی خواهند رسید که همه عالم در ید اختیار آن‌ها خواهد بود. بر این اساس وظیفه والدین در تربیت از اهمیت بسیاری برخوردار است. پدر و مادر باید بدانند فرآیند شکل‌گیری شخصیت فرزندشان از پیش از انعقاد نطفه آغاز می‌شود. خوراکی که پیش از انعقاد نطفه خورده‌اند و خلقیات روحی که برای خود ساخته‌اند؛ زمان و مکان و حالت انعقاد نطفه؛ اعمال و خوراک و شنیده‌ها و دیده‌ها و... در دوران بارداری و شیردهی و... همه و همه در پیدایش شخصیت انسان مؤثر است.

مربی تا زمانی که در حال فراهم کردن محیط و وارد ساختن چیزی از بیرون به داخل شخصیت متربی است؛ خود یکی از عوامل محیطی است و در حال تراش دادن یک محصول صنعتی و صورت‌گیری یک تندیس بر ساخته است. اما اگر بخواهد تربیت حقیقی و رشد فطری رخ دهد، می‌بایست کاری کند که خود شخص با اراده خود و به صورت درون‌زا صاحب جوشش و شکوفایی شود. در حالت اول هر چند ممکن است مربی چهره دنیایی متربی را آن‌گونه که خود می‌پسندد پدید بیاورد؛ لیکن گامی برای ماهیت اخروی و شخصیت حقیقی او برنداشته است.

شایسته توجه است که اگرچه یکی از وظایف والدین و مربیان مدیریت شرایط زندگی متربی و نحوه تأثیرات آن در شخصیت اوست؛ اما این سخن لزوماً به معنای حذف مواجهه متربی با کژئی‌های محیطی نیست. آن‌چه در حقیقت روح انسان تأثیر اساسی دارد، عقل و اراده او و نحوه واکنش او به عواملی است که از بیرون به او تحمیل

می‌شود. در نتیجه فرآیند تربیتی باید به گونه‌ای باشد که به استقلال و رشد درونی مربی منجر شود نه شکل‌دهی بیرونی او.

فهرست منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۴.
۲. اتکینسون، ریتالال؛ اتکینسون، ریچاردسی؛ اسمیت، ادوارد؛ نولن هوکسما، سوزان، (۱۴۰۰)، روان‌شناسی هیلگارد، ترجمه حسن رفیعی و همکاران، تهران، انتشارات ارجمند.
۳. العانی، نزارمحمد، (۱۹۹۸م)، الشخصیة الانسانیة فی التراث الاسلامی، عمان، دارالفرقان للنشر و التوزیع.
۴. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، (۱۳۹۰)، روانشناسی رشد، تهران، سمت، ج ۲.
۵. جوانشیر، عباس، (۱۴۰۰)، تحلیل تطبیقی عوامل موثر در شکل‌گیری شخصیت از منظر قرآن و روان‌شناسی، رساله دکتری، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره)، مدرسه عالی قرآن و حدیث، رشته معارف اسلامی و روان‌شناسی.
۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۱)، لغت‌نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳۰.
۷. رامشت، شهرام؛ صداقت‌زاده، میثم. (۱۴۰۱). بررسی شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی بر اساس اندیشه شهید مطهری. نظریه و عمل در تربیت معلمان. ۸ (۱۴)، ۱۸۷-۲۰۵.
۸. روپ، ربرتو مایلی، (۱۳۸۰)، ساخت، پدیدآیی و تحوّل شخصیت، ترجمه محمود منصور، تهران، دانشگاه تهران.
۹. سالاری، زینب، (۱۳۹۲)، شخصیت انسان از منظر امام علی «ع»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث.
۱۰. سروری، محمدحسین، (۱۳۷۱)، قلمرو روانشناسی، تهران، نشر نکته.
۱۱. شجاعی، محمدصادق، (۱۳۹۵)، نگاهی به مفهوم شخصیت در منابع اسلامی، اسلام و پژوهش‌های روانشناختی، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵: ۵۱-۶۱.
۱۲. شعیری، محمد بن محمد. (بی تا). جامع الأخبار (للشعیری). نجف، مطبعة حیدریه.
۱۳. عمید، حسن، (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات راه رشد.
۱۴. کریمی، یوسف، (۱۳۷۰)، روان‌شناسی شخصیت، تهران، انتشارات پیام نور.

۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). الکافی (ط - الإسلامية). تهران، دارالکتب الاسلامیه
۱۶. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). ولاها و ولايتها. تهران، صدرا.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵)، کلیات علوم اسلامی، تهران، صدرا، ج ۲.
۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا، ج ۳.
۱۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷)، فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ج ۴.
۲۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، ج ۲-۷-۸-۱۱-۱۳-۱۴.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹)، جامعه و تاریخ، تهران، صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۵ الف)، انسان کامل، تهران، صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵ ب). پانزده گفتار. تهران: صدرا.
۲۵. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶ الف). انسان و ایمان، تهران، صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶ ب)، حکمت‌ها و اندرزها، تهران، صدرا، ج ۱ و ۲.
۲۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹ الف)، احیای تفکر اسلامی، تهران، صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹ ب)، جهان بینی توحیدی، تهران، صدرا.
۲۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹ ج)، خاتمیت، تهران، صدرا.
۳۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹ د)، زندگی جاوید یا حیات اخروی، تهران، صدرا.
۳۱. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹ و). نقدی بر مارکسیسم. تهران، صدرا.
۳۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰ الف)، آزادی معنوی، تهران، صدرا.
۳۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰ ب)، انسان و سرنوشت، تهران، صدرا.
۳۴. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۰ ج). درسهای اسفار، تهران، صدرا، ج ۳.
۳۵. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۰ د). عدل الهی. تهران، صدرا.
۳۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۱ الف)، حج، تهران، صدرا.
۳۷. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۱ ب). کلیات علوم اسلامی. تهران: صدرا، ج ۲.
۳۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۲)، انسان‌شناسی قرآنی، تهران، صدرا.

۳۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۳)، خدا در زندگی انسان، تهران، صدرا.
۴۰. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۶). جاذبه و دافعه علی علیه السلام. تهران: صدرا.
۴۱. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۷). شرح مبسوط منظومه، تهران، صدرا، ج ۱.
۴۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۸)، انسان در قرآن، تهران، صدرا.
۴۳. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۱). بیست گفتار. تهران: صدرا.
۴۴. همت‌بناری، علی، (۱۳۸۶)، «شخصیت و مهم ترین عوامل غیروراثتی شکل‌گیری آن با تأکید بر دیدگاه روان‌شناسان شخصیت»، نشریه معرفت، شماره ۱۱۹: ۱۰۱-۱۲۰.
45. Ellis, Albert, Mike Abams, & Lidia D. Abrams 2009, *Personality Theories: Critical Perspectives*, SAGE Publications, Inc.